



دکتر فریدون سیامک‌نژاد

مقدمه

صبح که از خانه بیرون می‌زنیم تا راهی محل کار شویم، با افراد زیادی برخورد می‌گیریم و روبه‌رو می‌شویم که هر کدام می‌تواند برای انسان خاطره‌انگیز باشد. از برخورد احتمالی با رفتگر زحمتکش محله گرفته تا دیدن کسانی که هر یک به‌دلیلی سر راهمان قرار می‌گیرند و ممکن است اگر قدیمی محل باشیم، سلام و علیکی هم با ما داشته باشند. از وقتی سوار وسیله نقلیه عمومی اعم از اتوبوس، مترو یا تاکسی می‌شویم تا زمانی که آن را ترک می‌گیریم، کسانی را می‌بینیم و حرف‌هایی می‌شنویم که هر کدام آن‌ها می‌تواند خاطره‌ای برایمان باشد، یا خاطره‌ای را از زمان‌های دور برایمان زنده کند. به محل کار هم که می‌رسیم و کار را شروع می‌گیریم، بستگی به نوع کاری که داریم، هم‌ه‌اش می‌تواند تداعی‌کننده مساله یا احیاناً خاطره‌ای باشد. حالا اگر کارمان طوری باشد که ارتباط مستقیم با مردم داشته باشیم، به اندازه تفاوت بین انسان‌ها، و مردمی که برای کارشان به ما مراجعه می‌کنند، می‌توانیم حرف برای گفتن داشته باشیم و خاطره برای بازگو کردن.

با این صغری و کبری چیدن‌ها می‌رسیم به این که داروخانه از جمله مکان‌هایی است که کار کردن در آن، یک دنیا حرف برای گفتن، و یک سینه خاطره برای بازگو کردن دارد. بنابراین، تصمیم گرفتم تا مسایل به‌وجود آمده در داروخانه را تحت عنوان «یادداشت‌های داروخانه» قلمی کنم. مطالبی که در پی می‌آید، حاصل این تلاش و نتیجه حضور در داروخانه در برخورد با بیماران و مسایل جاری داروخانه است. تا چه قبول افتد و چه در نظر آید.

یادداشت ۱

چند روزی می‌شد که تکنیسین داروخانه کمردرد داشت. روزی که شروع شد به او گفتم که بهترین دارو برای کمردردش قرص ایبوپروفن است ولی یادم رفت مقدار مصرف واقعی آن را به او بگویم و فکر می‌کردم که خودش می‌داند.

بعد از چند روز که از کمردردش می‌گذشت رو به من کرد و از دارویی که معرفی کرده بودم گله داشت.

از او سؤال کردم که دارو را چگونه خورده است؟ پاسخ داد هر هشت ساعت (بعد از هر غذا) یک عدد قرص ایبوپروفن خورده است.

به او تذکر دادم که مقدار مصرف واقعی ایبوپروفن اعم از شکل قرص آن یا شکل کپسول نرم آن، هر هشت ساعت (بعد از هر غذا) دو عدد، یعنی ۸۰۰ میلی‌گرم است.

یادداشت ۲

داخل پلاستیکی را که در دست داشت، کمی وارسی کرد و بعد از چند دقیقه دو بسته کپسول اومپرازول از آن درآورد و روی پیش‌خوان داروخانه گذاشت و تقاضا کرد که آن‌ها را برداریم و به جایش قرص مسکن بدهیم.

تکنیسین داروخانه تذکر داد که طبق مقررات وزارت بهداشت، دارو پس گرفته نمی‌شود. اصرار زیادی برای پس گرفتن داشت و دست آخر هم گفت که من برای قرص مسکن پول ندارم.

به تکنیسین گفتم که یک ورق قرص بروفن به او بدهد و پول هم نگیرد. طرف عنوان کرد که مشکل

معهده دارد و قرص دیکلوفناک می‌خواهد. ضمن این که شرح لازم را دادم و به تکنیسین هم گفتم که به او یک برگ دیکلوفناک بدهد، زیرلب گفتم: ظاهراً تازگی اسب پیشکشی را دندان‌ش را هم می‌شمرند!

یادداشت ۳

من عادت به روپوش پوشیدن ندارم. وقتی روپوش می‌پوشم، دچار تنگی نفس می‌شوم، مگر دکمه‌های آن را نبندم. از زمان دانشجویی همین‌طوری بودم. بنابراین، در داروخانه من را به دکتر نمی‌شناسند!

فردی به داروخانه مراجعه کرد و رو به من نمود و سؤال کرد که آیا شما دکتر داروخانه‌ای؟ پاسخ دادم و از من سؤال کرد که قرص فیناستراید یک میلی‌گرمی به چه دردی می‌خورد؟ برایش توضیح دادم. ظاهراً از روی بروشور آن، عوارض دارو را خوانده بود و از من می‌پرسید که با این عوارض نکند پسر من که آن را برای جلوگیری از ریزش مو می‌خورد، دچار مشکل شود؟ به ایشان گفتم مگر از خیابان رد شدن خطر ندارد؟ ولی همه رد می‌شوند و احتیاط می‌کنند تا مشکلی پیش نیاید. دارو هم اگر درست و به جا مصرف شود، خواص و اثرهای مثبتش بر عوارض آن می‌چربد.

یادداشت ۴

وقتی برای نماز ظهر و عصر وارد مسجد محله داروخانه شدم و طبق روال در صف اول نماز نشستم، پیش نماز مسجد هم حضور داشت و رو

حاضر شد، جلوی من قرار گرفت تا ضمن کنترل، دستوراتش را هم بدهم. دستوراتش را نوشتم و دو بار صدایش زدم که متوجه نشد. بار سوم خطاب به ایشان گفتم خانم یک وقتی هم به ما بدهید که متوجه شد. موبایل را کنار گذاشت و توجه کرد تا دوباره دستورات دارویی را برایش شرح دادم!

یادداشت ۶

نسخه را که به دستم داد، اول یادآوری کرد که بگویند داروها چیست؟ از ایشان سؤال کردم که مگر شما دارو را می‌شناسید؟ جوابی نداد. برای ایشان نام داروها را یکی‌یکی خواندم و موارد استفاده‌شان را هم شرح دادم. در نهایت گفت: داروها را بدهید. داروهایش که حاضر شد و توسط تکنیسین جلوی من قرار گرفت، شروع به نوشتن دستورات دارویی کردم و کنترل‌های لازم را انجام دادم. در نهایت، از ایشان سؤال کردم که برای بار اول است که این داروها را مصرف می‌کند؟ آهی کشید و گفت: این داروها را برای اولین بار است که مصرف می‌کنم، ولی آن قدر این دکتر آن دکتر کرده‌ام که خسته شده‌ام!

به نمازگزاران نشسته بود. یکی از نمازگزاران که دوست من هم هست، راجع به واکسن آنفلوآنزا سؤالاتی داشت که شرح دادم.

بیشتر سؤالات در مورد زمان تزریق واکسن بود که گفتم بهترین زمان نیمه‌های آخر ماه تابستان یعنی شهریور است. برای اولین بار پیش‌نماز مسجد هم وارد بحث شد و سؤال کرد که آیا این واکسن سرماخوردگی برای همه مفید است؟

برای ایشان شرح دادم که این واکسن ربطی به سرماخوردگی ندارد و فقط برای جلوگیری از ابتلا به آنفلوآنزا است. برای همه هم لازم نیست و تنها بعضی از گروه‌های سنی باید تزریق واکسن را انجام دهند.

یادداشت ۵

یکی دو دقیقه‌ای داخل کیفش را می‌گشت تا بالاخره دفترچه بیمه‌اش را پیدا کرد و از داخل کیف خارج کرد و به دست تکنیسین داد. تکنیسین داروخانه نسخه را واریسی کرد و وقتی مطمئن شد که داروهایش را داریم، از ایشان خواست منتظر باشند تا داروهایشان حاضر شود. روی صندلی نشست و مشغول بازی با موبایل شد. نسخه‌اش که